

نقدی بر مقاله اهل حق در دایره المعارف تشیع

مقاله ۱۰، دوره ۱۲، شماره ۷۲، زمستان ۱۳۷۴، صفحه ۱۸۹-۱۹۶

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

اصل مقاله

خوشبختانه در سالهای سازندگی و بالندگی پس از انقلاب اسلامی شاهد انتشار دایره‌المعارفهای گوناگونی همچون دایره‌المعارف بزرگ اسلامی دایره‌المعارف تشیع و... هستیم که با چاپ هر یک برق شادی از چشمان فرهنگ دوستان می جهد و نهال امید شکوفا می گردد.

شروع و به انجام رساندن چنین کارهای بزرگ مردان سترگ و اراده های آهنین می طلبد که بحمدالله والمنه پیدا شده است ولی انجام کارهایی با این گستردگی خالی از ایراد و اشتباه نخواهد بود. از آن جا که چنین کتابهایی کتاب مرجع هستند بر آگاهان لازم است موارد خطا را گوشزد کنند تا این گونه کتابها اصلاح شوند و باعث انحراف عقاید و حقایق نگردند. به همین دلیل حقیر که مدتهاست در مورد اهل حق تحقیق می کنم و تقریباً همه کتابهای آنان را مطالعه کرده ام و از نزدیک با این فرقه آشنا هستم با مطالعه مقاله اهل حق در دایره‌المعارف تشیع ج ۲/۶۱۰ - ۶۱۴ برخورد فرض دانستم دست به قلم برده و خطایی کاملاً روشن را یادآور شوم.

در این کتاب نویسنده مقاله حدود سه صفحه ونیم راجع به اهل حق قلمفرسایی کرده و در پایان مقاله صفحه ۶۱۳ این فرقه را به سه گروه تقسیم می کند و گروه سوم را به عنوان اهل حقهای مسلمان که دارای مذهب امامی اثنی عشری هستند معرفی می کند و می افزاید:

(این گروه در اواسط قرن نوزدهم به کلی در اقلیت قرار گرفته بودند ولی با پیدایش حاج نعمت الله که یکی از پیشوایان و مقتدایان اهل حق زمان خود بود از انزوا بیرون آمدند (حاج نعمت الله جیحون آبادی مکرری متوفای ۱۲۹۸ش). از وی کتاب حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت ۱ تاکنون چند بار به چاپ رسیده است... اهتمام وی به نوشتن اصول و مبانی عقیدتی اهل حق باعث شد گروه اهل حقهای مسلمان از اقلیت خارج شوند. بعدها فرزندش حاج نور علی الهی (۱۲۷۴ - ۱۳۵۳ش) که احاطه کامل به علوم دینی و مرام اهل حق داشت به علت سالها تحقیق و ضمناً دسترسی به تمام کلامهای اهل حق و منابع دست اول توانست این مرام را به طریق محققانه معرفی نماید و در نتیجه انتشار کتابهای تحقیقی او: (برهان الحق و معرفت الروح وغیره) وضع گروه اهل حقهای مسلمان رونق گرفت به طوری که امروزه در همه نقاط جهان پیرو دارد).

در همین صفحه نوشته است:

(اهل حقهایی که خود را مسلمان و تابع قرآن می دانند معتقد به سیر کمال و معاد هستند و تناسخ و حلول را مردود می دانند در حالی که گروههای دیگر اهل حق خود را تناسخی معرفی می نمایند).

گروه دوم را علی الهی نامیده و نوشته است:

(این گروه شامل تعداد بسیاری از طایفه های اهل حق می شود. اینان تصور می کنند حضرت علی(ع) جسماً و

ذاتاً خداست. دین خود را جدا از اسلام می دانند و واجبات شرعی را قبول ندارند. اکثر علی اللهیها مرام خود را به نام دین یاری می خوانند و خود را طایفه سان یا یارستان نیز معرفی می نمایند.)

این جانب معتقدم یا نویسنده مقاله علی اللهی است که خواسته با تغییر نام همچنان عقاید خود را حفظ کند همچنانکه سران این گروه در طول قرن‌ها با تغییر نام و مخفی نگهداشتن عقاید خود با ترفند سرّ مگو! عده ای را کورکورانه به دنبال خود کشیده اند. و اگر علی اللهی نباشد شخصی بسیار بی اطلاع بوده است؛ زیرا اگر کتاب نعمت الله جیحون آبادی (شاهنامه حقیقت) را که به فارسی نوشته شده است یک بار مطالعه می کرد (کتابهای دیگر این گروه به زبان کردی و... است.) این گونه سخن نمی گفت. در جای جای همین کتاب که نویسنده ادعا دارد: (اهل حقهای مسلمان را از انزوا و اقلیت رهانیده) تناسخ حلول و خداخواندن حضرت امیر(ع) از ارکان اصلی این فرقه به شمار آمده است. ما در این جا جهت اختصار تنها به نمونه هایی اشاره می کنیم:

تناسخ

پس از این که خدا هفت نفر معروف به هفت تن را خلق می کند پس از مدتی آنان از خدا تقاضای همدم می کنند خداوند در جواب می گوید: من هم با شما موافقم ولی به شرط آن که شما هم به شکل و شمایل مختلف در زمانها و مکانهای متفاوت وجود پیدا کنید:

زمانی چو بگذشت زان روزگار همان هفت تن بود طالب بیمارپس آنکه خداوند با هفت تن فرمود ای عندلیبان من شنیدم به خوبی همه رازتان شوم نیز من هم به دمسازتان اگر میل دارید بگلزار حقیچینید گلها ورق در ورقباید کنید عهد با من کنونبه قامت بپوشید چند جام و دون^۲ بنوشید بر کام زهر زمانبگردید در دهر در هر مکانگهی با گدایان گهی با شهانباشید در دون گردش کنان^۳

در جای دیگر می نویسد: حتی باید به شکل جن و خزنده و پرنده... درآید:

گهی با نکوید گه با بدانبه هر جا کنم مر شما امتحانزجن و زانس و دد و مور و مارز وحش و زطیر و زحیوان کاربه آنچه خدا خلق کرده به دوندرآید در حالت گوشت و خون^۴

علاوه بر این که در جای جای کتاب صحبت از تناسخ است در یک بخش تناسخ را مستقلاً مطرح و استدلال به لازم و حتمی بودن آن می کند و می گوید هر کس باید به هزار شکل به جهان بیاید و برود تا در هزار و یکمین مرتبه به جاودانی برسد.

کس تا هزاره نسازد تمامنییند وصال بقا را بکام^۵ نه آن است احکام شرع مبینکه واژونه گویند ارکان دینبگویند هر کس بمیرد به دهرگناه کار باشد رود در سقرهر آن کس که نیک از جهان بگذردخداوند او را به جنت برددگر نیز گویند در هر زمانکسی گشته تولیدهی بود آن^۶ نبوده زپیش و زپس در جهاننیاید به دنیا دگر آن رواندگر هر که یک مشت کوبد بکسبباید خورد آن یکی مشت پس اول آدمی در زمین کاشتهز نیک و زبد هر چه برداشتهبیاید دگر بر زمین حاصلشبرد کشته خود بر آن منزلشسزاوار نبود کسی در زمینبه دنیا نموده گناه این چنینخداوند به عقبی و از آسمانمحاسب شود بر همه عاصیانکجا عادل است و کجا دادگرکه یک مشب

در این ابیات فقط یک بار به جهان آمدن و رفتن به بهشت یا جهنم را خلاف ارکان دین می داند و می گوید در همین دنیا باید نتیجه عمل خود را ببیند. نمی شود در این جهان گناه کند و در جهان دیگر به حساب او رسیدگی شود یا در زمین کشت کند و در آسمان درو نماید! استدلال دیگرش بر وجود تناسخ مریض شدن افراد نابالغ است.

دگر دون به دون گر نباشد به کارچه کرده پس آن طفل بی کار و باربه صد گونه امراضها در بدنشود مبتلا سخت در این وطن نکرده گناه ار کسی در جهانبیند خطر نیست عدلی در آن ۸ دلیل دیگرش این است: افراد خوبی را می بینیم همیشه تهی دست و غمگین هستند و این نیست مگر به خاطر این که در دوره قبل گناه کار بوده اند. پس اگر تناسخ نباشد خداوند عادل نخواهد بود:

اگر دون به دون در زمان نیست راسخداوند کجا عدل او در کجاستدگر آن کسی هست نیکو عملگرفتار باشد به همیشه تهی دست و محزون نبودیقین از مکافات آن دون بودکه در دون پیشین گناه کرده استهر آن کاشته حال او برده است ۹

حلول

می گویند خداوند به صورت بسیاری از رهبران این فرقه بر روی زمین ظاهر شده است. در این جا تنها داستان شاه خوشین (مبارک شاه) بیان می گردد. در صفحه ۲۷۴ کتاب می نویسد:

(خداوند قبل از این که در شاه خوشین حلول کند به صورت شاه رضا در هندوستان بود.)

حکایت کنم از جهان کبریاچو شد غیب زآن جامه شاه رضازجام خوشین شاه برون آمدیچو خور در لرستان نمایان شدی،نهان گشت در هند چون کبریاز پس در لرستان بزد بارگاه سپس داستان را چنین ادامه می دهد:

(چون سلطان دین حیدر ذاتش از معدن سر بیرون آمد (علی از جسم شاه رضا بیرون آمد) دختری باکره و زیبا به نام ماما جلاله از ایل لرستان را انتخاب می کند و دختر از ذات خدا حامله می گردد و چون ایل از مکانی به مکان دیگر کوچ می کند ماما جلاله از ایل عقب می ماند که ناگهان سه تن به نامهای کاکاردا قاضی و خداداد به فرمان حق به دیدن او می آیند. ماما جلاله از آنها می خواهد او را برگاو سوار کرده و به ایل برسانند اما آنها پاسخ می دهند: چون ذات خدا سنگین است ما نمی توانیم تو را بر گاو سوار کنیم.)

گران است چون ذات آن کردگارنداریم قدرت و را کرده بارچه گاوی است قدرت کشد بار او جهان مایل است بس به دیدار او،مخور غم ایا بانوی خوش لقاگران گشت بارت زذات خدا ۱۰ پس از رسیدن ماما جلاله به ایل و وضع حمل اطرافیان نوزاد را به عنوان خدا سجده می کنند.

جلاله از آن بار آزاد شدز دیدار آن طفل دلشاد شددوان آمدند تا پبابوس شاه رسیدند کردند بروی نگاه چو دیدند ذات جهان آفرین نمودند سجده بروی زمین ۱۱ بعد از این که شاه خوشین بزرگ می شود می گوید: من خدا هستم و کاکا ردا هم او را سجده کرده و می ستاید:

بفرمود من مظهر حیدرمدگر ذات یکتایی آن داورمبییند ما را همه کل شی‌کنم مردگان را به تقدیر حی‌زجام
 علی پس شده جلوه گرشدم همچو خور طالع اندریشتر ۱۲چو کاکا ردا دید حی ودوده روی زمین کرد او را
 سجود خداوند هستی بماها بجدوتویی خالق از هر چه بود و نبودخدایی و پیغمبری هم امامسپاس از تو دارم به
 هر صبح و شامتو خاوندگاری منم جبرئیلبنده شدی هادی و هم دلیل ۱۳تویی شاه خوشین این زمان زین
 وطنکه بایندگانت بداری سخن ۱۴
 خدایی حضرت علی(ع)

در صفحه های ۲۰۴ و ۲۰۵ می گوید:

(وقتی پیامبر اکرم(ص) می خواست به معراج برود شیری راه را بر حضرت می بندد. جبرئیل به حضرت
 پیشنهاد می کند: نیازی به او بده تا راه را باز کند. پیامبر انگشتی خود را به شیر می دهد و عبور می کند. وقتی
 به آسمان می رسد و مهمان خدا می شود سفره ای جهت پذیرایی آماده بوده. دست خدا شبیه به دست
 حضرت علی از پشت پرده ظاهر می گردد و صدایی شنیده می شود که: سهم ما را بده. حضرت سببی را
 نصف می کند و نیمی از آن را به او می دهد. پس از مراجعت حضرت علی به استقبال پیامبر می رود و
 انگشتی با نصف سیب را به پیامبر می دهد بدین طریق پیامبر در می یابد علی خداست.

هماندم محمد بشد با بصیرشد آگاه از ذات شاه کبیرهماندم محمد ببردش نمازسپردی سرش را به آن بی
 نیاز۱۵محمد از آن گشت حاجت قبولکه بسپرد سر را به زوج بتولگرفتی چنان دامن او به صدقبه اوصاف او
 اول آمد به نطقبگفتا علی اول و آخر استخداوند در باطن و ظاهر استجز حیدر نباشد به من کس خداکه دیدم
 همه اوست در دو سرا

علی گفت با احمد ای نیک رونکن کشف بر کس تو سرّ مگوزمانی به خلوت رسول حلیمبه گفتا به آن ذات
 پاک کریمگواهی دهم بر تو ای مرتضی‌تو هستی به من درد و عالم خداامیدم چنان است روز جزاازاین بنده
 خود بیاشی رضا۱۶

از صفحه ۲۳۶ تا ۲۳۹ داستان نصیر باحضرت علی(ع) را بیان می کند که نصیر به حضرت می گوید: تو خدایی
 و حضرت پاسخ می دهد: (کفر نگو) ایشان اصرار می کند حضرت گردن او را می زند سپس پشیمان می شود
 و او را زنده می گرداند اما نصیر از اعتقاد خود دست بر نمی دارد.

دوان آمد تا به نزد علی‌بگفتا خدایی به من منجلی‌علی گفت کن ترک این کفر را از این گونه دیگر نکن ذکر
 رانصیر هم دوباره بگفتا چنانکه هستی خداوند بر انس و جانعلی پس بزد تیغ بر گردنشجدا گشت آن سر
 زملک تشبیهتاد در خاک غلطان شدی‌ز پس مرتضی زان پشیمان شدی‌دوباره نهادی سرش را به تنمودی ورا
 زنده در آن وطنچنین تا به هفت بار در آن مکاننصیر کشته شد حی شدی بعد از آن ۱۷همی گفت با حیدر اندر
 زمانخدایی به تحقیق در دو جهانانگر صد هزاران کُشی بنده را اگر صد هزارم کنی زنده راتو هستی خدا و منم بنده
 اتسر وجان فدا کرده اندر رهت ۱۸

بالاخره حضرت او را رها کرده و می گوید:

(آزادی هر چه می خواهد دل تنگت بگویی.)

زیس آن نصیر باهمه تابعانشند عبد حیدر به هر دو جهانشد آزاد اهل نصیری زپسعلی شد بر آنها خداوند و کسمعافند بر درگه کبریااگر چه شوند غرق بحر گناهنصیر گشت عبد علی زین نشانهمی گفت با حیدر اندر زمانتو شاهی و من بنده درگهتنه من بلکه عالم بود بنده ات دو گیتی تو ایجاد کردی بکانتو هستی خداوند در هر مکان ۱۹ از آن پس نصیر گشت صاحب طریقشدی قطب و سردار دین حقیقحقیقت ز او گشت پس پایداردگر حجت است مر به آیین یار ۲۰ بنابراین با اظهار صریح نعمت الله جیحون آبادی مُکری نُصیر مؤسس اهل حق (آیین یاری) است؛ لذا نتیجه می گیریم فرقه هایی چون علی اللهی حلولیه نُصیریه و کلاً غلات که نام آنها در کتابهای فرق موجود است از بین نرفته اند بلکه با گذشت زمان تغییر نام داده و موجودیت خود را حفظ کرده اند و در قرون بعدی به نام یارسان (یارستان) و اهل حق بروز و ظهور کرده اند و حالا هم دایرةالمعارف تشیع آنان را شیعه اثنی عشری مسلمان و مخالف حلول و تناسخ معرفی می نماید. اگر نویسنده مقاله این همه دم خروس بلکه دست و پا و سر خروس را دیده بود نمی باید قسمهای نور علی اللهی فرزند ناخلف جیحون آبادی را باور می کرد.

مراجع

۱. (حق الحقایق - شاهنامه حقیقت) حاج نعمت الله جیحون آبادی مُکری (مجرم) با مقدمه دکتر محمد مکری تهران ۱۳۴۵ ش.
۲. جامه بیرون آمدن روح از جسمی و با جسم دیگر متولد شدن.
۳. (شاهنامه حقیقت) ۴۳ - ۴۴.
۴. (همان مدرک) ۴۸.
۵. (همان مدرک) ۱۷۶.
۶. (همان مدرک).
۷. (همان مدرک) ۱۷۹.
۸. (همان مدرک) ۱۸۰.
۹. (همان مدرک) ۱۸۱.
۱۰. (همان مدرک) ۲۷۶.
۱۱. (همان مدرک) ۲۷۸.
۱۲. (همان مدرک) ۲۸۱.
۱۳. (همان مدرک) ۲۸۲.
۱۴. (همان مدرک) ۲۸۴.
۱۵. (همان مدرک) ۲۰۴.
۱۶. (همان مدرک) ۲۰۵.
۱۷. (همان مدرک) ۲۳۷.

۱۸ . (همان مدرک) ۲۳۸/.

۱۹ . (همان مدرک) ۲۳۸/.

۲۰ . ((همان مدرک) ۲۳۹/.

آمار